

اسم شما چیست؟ اسمت چیه؟
اسم / نام من است. اسمم

دانشجو هستید؟ دانشجویی؟
من دانشجوی رشته هستم.
در کدام دانشگاه تحصیل می کنید؟
من در دانشگاه درس می خوانم.
تعطیلات دانشگاهی را چگونه گذراندید؟ / در تعطیلات چکار کردید؟
آیا به خارج از آلمان سفر کردید؟
چند سال دارید؟ سن شما چقدر است؟ چند سالته؟
در چه سالی به دنیا (بدنیا) آمده اید / متولد شده اید؟
کی به دنیا آمدی؟
من در سال به دنیا آمده ام.
محل تولد شما کجا است / کجاست؟
تا به حال در ایران بوده اید؟ به ایران سفر کرده اید؟
من تا به حال ... بار به ایران رفته ام / سفر کرده ام.
فارسی صحبت می کنید؟ فارسی بلدی؟
فارسی کمی بلدم / صحبت می کنم.
کجا می روی / میری؟
من الان به می روم.
چکار می کنی؟ - هیچی!

برویم یک قهوه بخوریم؟ بریم (برویم) یه قهوه بخوریم؟
نه، الان وقت ندارم، باشه فردا / بعداً.
راستی دیروز کجا بودی؟ تلفن کردم، نبودی؟
دیروز رفته بودم خرید!
خرید؟ چی (چه) خریدی؟
- یک جفت کفش، یک دست کت و شلوار و دو تا پیراهن.
- پس کلی / حسابی خرید کردی!
راستی فردا چکار می کنی؟ سینما میایی؟
ببینم، شاید. - بهت (به تو) تلفن میکنم.
چه هوای بدی. من در خانه می مانم.

غذا و پوشاک ایرانیان

نان و برنج مهم‌ترین غذاهای مردم ایران هستند. نان سنتی ایرانیان چهار نوع است: نان تافتون که معمولا گرد است، نان لواش که نازک و مستطیل شکل است، نان سنگگ کمی ضخیم و سه گوش است و نان بربری که بیضی شکل می باشد.

بسیاری از مردم برای صبحانه نان سنگگ با کره و مربا می خورند. اما بعضی‌ها پنیر با نان بربری یا تافتون را دوست دارند. صبحانه‌ی ایرانی‌ها چای، شیر، کره یا خامه، پنیر، مربا یا عسل است. ناهار یا شام ایرانیان معمولا ساده است. غذاهای ایرانی شامل یکی از انواع پلو و خورشت یا آش می شود.

کباب و آبگوشت دو غذای سنتی ایرانیان است. اگر شما گوشت را مستقیما روی آتش بپزید، کباب درست کرده‌اید. کباب ایرانی خیلی معروف است. نخود و لوبیا، سیب زمینی، گوجه‌فرنگی و گوشت در آب پخته را آبگوشت می نامند. اگر آب آبگوشت را در یک کاسه بریزید و نان را در آن خرد کنید، تلیت / ترید / تریت درست کرده‌اید. بعد از تلیت می توانید گوشت کوبیده صرف کنید. وقتی که با گوشت کوب نخود و لوبیا و گوشت و سیب‌زمینی را بکوبید و له کنید، گوشت کوبیده آماده می شود. مردم گوشت کوبیده را با نان می‌خورند.

اگر شما کنار یک سفره‌ی ایرانی بنشینید، حتما یک پارچ آب می بینید. معمولا در سفره‌ی ایرانی ماست یا ترشی یا سبزی وجود دارد. لباس رسمی ایرانی‌ها بسیار ساده است. مردها معمولا کت و شلوار ساده‌ای می پوشند. ولی لباس زن‌ها بلند است. آنها باید موی سرشان را بپوشانند. بنابراین پوشیدن روسری یا مقنعه یا چادر در ایران اجباری است. در روستاها شکل لباس‌ها فرق دارد. لباس‌های روستایی گوناگون و رنگارنگ است. زن‌ها پیراهن و دامن بلند می‌پوشند و شلوار مردها معمولا گشاد است.



نسرین: فردا خانواده‌ی ما برای شام خوردن به خانه‌ی ما می‌آیند.
نمی‌دانم، چه غذایی تهیه کنیم. تا بحال مهمان خارجی نداشته‌ام.

فریده: یک غذای ایرانی بپز. غذاهای اروپایی را که خودشان هم درست می‌کنند.

نسرین: مثلاً چه (چی)؟

فریده: قرمه سبزی. پختنش هم خیلی ساده است. بنویس: گوشت یک کیلو، تره و جعفری ۷۵۰ گرم، لوبیای چشم بلبلی ۱۰۰ گرم، آبغوره نصف لیوان با سه عدد لیمو عمانی، کمی هم نمک و فلفل. این صورت غذا - منظورم دستور غذاست برای ۴ نفر. گوشت را قطعه قطعه کرده با لوبیای چشم بلبلی در یک لیوان و نیم آب بپز. سبزی را پاک کن، ریز خرد کرده در ماهی‌تابه سرخ کن. بعد سبزی را در گوشت ریخته، آبغوره و لیمو عمانی را هم به آن اضافه کن. سه ربع ساعت روی آتش بگذار تا بپزد. قدری هم نمک و فلفل به آن اضافه کن.

نسرین: مرسی. من می‌روم به فروشگاه بزرگ. تو هم می‌آیی یا به منزل می‌روی؟

فریده: من امروز صبح رفتم برای دخترم کفش بخرم، خرید امروز را هم کردم.

نسرین: پس من می‌روم. تو هم فردا شب بیا. به دوستان زهرا نامه نوشته‌ام، او هم خواهد آمد.

فریده: متشکرم. کمک لازم داری؟

نسرین: اگر کمک لازم داشته باشم خبرت خواهم کرد. به امید دیدار.

فریده: خداحافظ.

یک روز تعطیل

امروز جمعه است . جمعه تعطیل است . کاوه و بهرام معمولا جمعه‌ها به کوه می‌روند ، اما این هفته یک نفر دیگر نیز همراه آنهاست . این فرد مینو است . دیروز در کافه‌تریای مدرسه بهرام و کاوه در باره‌ی کوه‌های شمال و دشت‌های جنوبی تهران بحث می‌کردند . مینو داشت از نزدیک آنها می‌گذشت . کاوه مینو را صدا کرد و نظر او را در باره‌ی کوه‌های اطراف تهران پرسید . مینو گفت : "من قبلا یک بار به کوه‌های دربند رفته‌ام . به نظر من ، منظره‌ی تهران از آنجا ، مخصوصا بعد از یک هوای بارانی خیلی قشنگ است ."

بهرام با خوشحالی گفت : "ما فردا به کوه خواهیم رفت . تو هم با ما می‌آیی مینو؟"

مینو جواب داد : "دوست دارم ، اما ..."

کاوه حرف‌های او را قطع کرد و گفت : "خوب دیگه ، اما بی‌اما!"

فردا صبح ساعت شش سراغت خواهیم آمد و با هم به دربند می‌رویم ."

حالا کاوه و بهرام با دوست جدیدشان دارند از کوه بالا می‌روند ، پس از بیست دقیقه ، آنها به یک قهوه‌خانه می‌رسند .

کاوه می‌گوید : "در این هوای خنک ، شیر گرم و خرما و بیسکویت مزه دارد . به علاوه هیچ‌یک از ما صبحانه نخورده ایم ."

پس از صبحانه کوهنوردان جوان به حرکت خود ادامه دادند . آنها از بین درخت‌ها گذشتند . از روی چند پل عبور کردند . گاهی شیب کوه زیاد می‌شد و گاهی کم . غالبا مسیر آنها پر از سنگ و صخره بود . بهرام خیلی خسته شده بود . دائما نفس نفس می‌زد . سرانجام گفت : "مینو ، کاوه ، ظاهرا شما ورزشکارهای ماهری هستید . من دارم از خستگی می‌میرم ."

کاوه به مینو نگاهی کرد و گفت : "گمان می‌کنم برای امروز کافی است . ولی هفته‌ی آینده تا قله با ما خواهی آمد ."

«خودمانی» حرف می‌زنم.

و این تلفظ طبیعی و غیر رسمی، لهجه‌ی تهرانی است؟

- هم بله، هم نه. تا شصت هفتاد سال پیش فقط لهجه تهرانی بوده، اما در دهه‌های اخیر، می‌شود گفت که دیگر به زبان استاندارد محاوره در سراسر ایران تبدیل شده. گفتگوی فیلمها، نمایشنامه‌ها، و هر گفتگوی دیگر در زندگی روزمره، به همین فارسی غیر کتابی است. در رادیو و تلویزیون مثلاً، در مصاحبه‌ها، در بازیها، در سخنرانیها، همه‌جا همین زبان محاوره به کار می‌رود.

ممکن است بعد از این همه توضیح، بفرمایید قواعد این تلفظ را کی به ما یاد می‌دهید؟

- از همین درس به بعد. مثلاً به جای این که بگویند: «فارسی سخت است»، می‌گویند: «فارسی سخته». یعنی «است» تبدیل می‌شود به «اِ». یا به جای «چیست» می‌گویند: «چیه». یا وقتی که می‌گویند: «فارسی زبون آسونه»، باید دانست یعنی «فارسی زبان آسانی است». یعنی «آن» تبدیل می‌شود به «اون».

ای بابا! به این ترتیب حالا باید یک زبان دیگر یاد گرفت؟

- زبان دیگر نه، تلفظ دیگر. اما این مشکل، تنها مشکل شما نیست: همه‌ی غیر تهرانیهای ایران هم ناچارند علاوه بر لهجه خودشان، که در بچگی یاد می‌گیرند، و علاوه بر زبان رسمی، که در مدرسه یاد می‌گیرند، زبان محاوره را هم در «اجتماع» یاد بگیرند.

پس جاسوس شدن در ایران نباید کار ساده‌ای باشد!

- هر کاری مشکلات خاص خودش را دارد.

فارسی رسمی و فارسی محاوره

دیروز در مجلسی با دو نفر تهرانی آشنا شدم.

- چه خوب! سعی کردید با آنها فارسی حرف بزنید؟

نزدیک به یک ساعت با هم صحبت کردیم.

- یک ساعت! آفرین!

اما مشکل این بود که وقتی آنها خودشان با همدیگر گفتگو

می‌کردند من خیلی از حرفهایشان را نمی‌فهمیدم.

- مگر تند صحبت می‌کردند؟

تند نه، ولی گویا به لهجه‌ی خاصی حرف می‌زدند، کلمات را

طور دیگری تلفظ می‌کردند.

- حالا متوجه شدم. بگذارید برایتان توضیح بدهم. تلفظی

که ما تا به حال یاد گرفته‌ایم تلفظ فارسی «کتابی» است،

تلفظ زبان رسمی فارسی است. این تلفظ را ایرانیها فقط

وقتی به کار می‌برند که متنی را از رو می‌خوانند. اما در

محاوره، یعنی وقتی که گفتگو می‌کنند، تعدادی از کلمات

را طور دیگری تلفظ می‌کنند.

درست متوجه نمی‌شوم.

- ببینید، فرض کنیم کسی به من نامه‌ای نوشته و من قرار

است برایتان بخوانمش. تا وقتی که دارم نامه را از رو

می‌خوانم، تلفظم همان تلفظی است که ما یاد گرفته‌ایم.

اما اگر خواندن را قطع کنم و بخوام چیزی را برایتان

توضیح بدهم بلافاصله طرز تلفظ عوض می‌شود، دیگر

«کتابی» حرف نمی‌زنم، بلکه «طبیعی» حرف می‌زنم،

مردم ایران

در ایران اقوام گوناگونی زندگی می‌کنند. بیشتر جمعیت این کشور فارس هستند. فارس‌ها در تهران و مناطق مرکزی و شمال شرقی ایران مانند اصفهان، یزد، فارس و خراسان و زندگی می‌کنند. ایران آذری زبان در سراسر کشور پراکنده شده‌اند، ولی مرکز آنها در شمال غربی کشور در استان‌های اردبیل، آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی است. در شمال در حاشیه غربی دریاچه مازندران گیلکی‌ها زندگی می‌کنند. در شرق ایران استان سیستان و بلوچستان واقع شده است که محل زندگی ایرانیان بلوچ است. در غرب ایران به ویژه در استان‌های کردستان و کرمانشاه اقوام کرد زندگی می‌کنند. ایرانی‌های عرب زبان در استان خوزستان بسر می‌برند. اکثر ایرانیان مسلمان می‌باشند. دین نود و نه درصد ایرانی‌ها اسلام است. هشتاد درصد مسلمانان ایران شیعه هستند. ایرانی‌های قدیم زرتشتی بودند. پس از حمله اعراب بیشتر آنها به سرزمین‌های شرقی گریختند. پارسیان هند همان ایرانیان زرتشتی هستند که به هندوستان پناه برده‌اند. در حال حاضر ۱۵ هزار نفر زرتشتی در ایران زندگی می‌کنند. بیشتر زرتشتی‌ها در ایران در شهرهای تهران، یزد و کرمان به سر می‌برند. مسیحیان بزرگترین اقلیت دینی ایران هستند. در میان مسیحی‌ها ارمنی‌ها بیشترین جمعیت را دارند. آنها با ۱۲۰ هزار نفر جمعیت بیشتر در تهران، ارومیه و اصفهان زندگی می‌کنند. در ایران حدود ۴۰ هزار نفر کلیمی زندگی می‌کنند. بیشتر کلیمیان در تهران و اصفهان زندگی می‌کنند.